

هر دو اتفاق در نهایت قدرتمندتر از قبل بیرون می‌آید کمی از پرداختن به این کاراکتر بگویید.

وقتی متن را خواندم و در مورد آن با کارگردان صحبت کردم اولین چیزی که راجع به این کاراکتر به اطرافیانم گفتم این بود که بزرگترین تفاوت تامارا با من این است که بر عکس من بسیار قوی است و هر زمان که راجع به این کاراکتر می‌نویسم به این فکر می‌کنم که کاش ملیکا ذره‌ای مثل تامارا قوی بود چون این حجم از قدرتی که او دارد برای خود من بسیار عجیب بوده و هست. بنابراین بیش از همه همین قدرت تامارا برای من جالب برانگیز بود و تمام قدرتش نیز به حسی برمی‌گردد که او از خانواده‌اش یعنی پدر، مادر و برادرش می‌گیرد.

آموزش دیدن در امر بازیگری را تا چه حد مهم می‌دانید؟
شاید برخی از اطرافیانم بودند که پس از چند کلاس آموزشی به این نتیجه رسیدند که دیگر همه چیز را بلدند و به آموزش دیدن ادامه ندادند. اما من فکر می‌کنم که دنیای بازیگری خیلی بزرگ است و من در این دنیا به اندازه یک ذره هستم و هنوز جا دارم که یاد بگیرم و فکر می‌کنم هر کسی که وارد این حرفه می‌شود برای یاد گرفتن و آموزش دیدن خیلی جا دارد و در این حرفه هیچ وقت نمی‌توان گفت که من همه چیز را می‌دانم و تکمیل شده‌ام.

بنابراین خواستیم نامی باشد برای کسانی که به انتهای ناامیدی رسیده‌اند و از آنجا بود که نام «حرمان» توسط نویسنده کار پیشنهاد داده شد چون کاراکترهای این نمایش به ته ناامیدی رسیده‌اند و با یک کلمه به ظاهر خیلی ساده «امید» به زندگی برمی‌گردند امید می‌کنم که اتفاقات بزرگی را به سرانجام می‌رساند و معجزه می‌کند.

پیش از شروع اجرا به این نکته اشاره می‌شود که داستان این نمایش بر اساس واقعیت است در این مورد بگویید.

هر سه داستانی که مخاطب تماشا می‌کند واقعی و این سه نفر از دوستان نزدیک من و نویسنده کار هستند. فکر می‌کنم پروسه مستندسازی و این مکالمات ما با این دوستان نزدیک به دو هفته طول کشید. ناگفته نماند که متن جزئیات بسیار زیادی داشت و به اتفاقات تلخی از زندگی این سه کاراکتر می‌پرداخت که بر اساس نظر خانم بخشی حذف شد چون ما به این نتیجه رسیدیم که مخاطب از یک حدی بیشتر توان تحملش را ندارد. در حقیقت این سه داستان بسیار تلخ‌تر از آن چیزی است که مخاطب روی صحنه می‌بینند و فکر می‌کنم که مخاطب باید بداند که این زندگی عادی جوانانی است که امروز بین ما زندگی می‌کنند درست مثل همین سه کاراکتر که خودشان هم تئاتر هستند.

سخن پایانی

واقعیت‌ها را باید دید و به بهانه اینکه روزگار تلخ است و باید سراغ نمایش‌هایی رفت که حداقل کمی ما را بخنداند نباید چشممان را به روی واقعیت‌ها بستیم. تئاتر رسالت دارد و رسالتش رساندن پیام و مفهوم به مخاطب است حال مخاطب ما می‌تواند یک مسئول یا یک فرد عادی باشد. در حقیقت مخاطب ما همه هستند همه آدم‌هایی که امروز در ایران یا در جهان نفس می‌کشند. همه انسان‌ها لحظات عاشقانه و غمگینی را تجربه کرده‌اند اما آن کلمه به ظاهر ساده امید واقعا بسیاری از انسان‌ها را در دقیقه ۹۹ زندگیشان نجات داده است. امیدوارم که مخاطبان بیابند و این نمایش را ببینند و چه خوب و بد روی کار ما نظر بدهند و اتفاقات زیبایی برای جوان‌ترها در این مسیر رقم بخورد.

ملیکا افسری را، بازیگر:

دنیای بازیگری خیلی بزرگ است

از ورودتان به عرصه بازیگری و تحصیل در این زمینه بگویید.

حدود ۸ سال پیش بود که اولین دوره کلاس بازیگری ام را در ورکشاپی ۵ جلسه‌ای با آقای بهرام افشاری گذراندم و از طریق یکی از دوستانم در همان ورکشاپ با آموزشگاه پانیز آشنا شدم و یک دوره هم آنجا گذراندم. پس از آن دوره‌ای را نزد آقای ابراهیمیان و در خانه آوا گذراندم و در حال حاضر نیز مشغول آموزش دیدن در دوره‌های آقای کیومرث مرادی هستم و واقعا هر کدام از اساتیدم چیزهای زیادی آموختم. در حال حاضر نیز از آنجایی که جزو شاگردان قدیمی آموزشگاه پانیز بودم و به سوابق و توانایی ام آگاهی دارند در خود آموزشگاه پانیز به بچه‌های خردسال و دبستانی تئاتر آموزش می‌دهم.

ما در ابتدای نمایش شما را می‌بینیم اما تا لحظات پایانی کار دیگر روی صحنه نمی‌آیید، این زمان در پشت صحنه چگونه سپری می‌شود؟

واقعیتش من در پشت صحنه در گوشه‌ای می‌نشینم و سعی می‌کنم که هم به کاراکتری که بازی می‌کنم یعنی تامارا فکر کنم و هم کمک دوستانی باشم که می‌خواهند پیش از من روی صحنه بروند به خصوص که فضای پشت صحنه ما کوچک و شرایط کمی دشوار است و صرفاً دو فضای کوچک در دو طرف صحنه داریم و همین چالش‌هایی را برای بچه‌هایی که مدام باید ورود و خروج داشته باشند و لباس عوض کنند سخت می‌کند و این کوچک بودن فضا هم به خاطر دکور حجیمی است که اجرای پیش از ما دارد. اما خوشبختانه هم انرژی بچه‌ها در پشت صحنه بسیار خوب است هم این که حواسمان به یکدیگر هست.

تامارا دختر کوردی است که دو بار مهاجرت را تجربه می‌کند و هر دو بار هم با اتفاقات تراژیک مواجه می‌شود اما از

زمینه تأمین تهیه‌کننده و سرمایه‌گذار روبرو هستند آیا شما هم چالشی در این زمینه داشتید؟

آقای محمدحسن رادمنش از دوستان ما بود و در چند ماه اخیر سر تمرین حاضر شدند و چند جلسه خصوصی با هم گذاشتیم و پس از صحبت‌هایی که انجام شد به این توافق رسیدیم که این اجرا را روی صحنه ببریم. در واقع همین دوستی باعث شد که مذاکرات اولیه برای اجرای این اثر شکل بگیرد. ایشان با این رویکرد وارد فضای تئاتر شدند که من دوست دارم جدای از سرمایه‌گذاری از نسل جوان حمایت کنم و به نظر من این اتفاق را نیز به بهترین شکل ممکن انجام دادند و انسان بزرگواری هستند. هر روزی که ایشان در سالن می‌بینم چه آن روز فروش خوبی داشته باشیم یا بالعکس حس داشتن یک پشتوانه محکم را به من می‌دهند و دلم قرص می‌شود و خوشبختانه این حسی است که تمام اعضای گروه دارند چون آن تعامل لازم برقرار است و ایشان به عنوان یک حامی و حمایتگر وارد این گروه شده‌اند.

با توجه به اینکه به روزهای آخر اجرای تان نزدیک می‌شوید باز خوردها تا این لحظه چگونه بوده است؟

این اثر یک درام اجتماعی است و برخلاف بسیاری از تئاترهایی که امروز روی صحنه است قرار نیست که مخاطب را بخنداند بلکه قرار است یک ساعت او را به فکر فرو برد و بگوید جوان‌هایی که خیلی راحت در طول روز در خیابان از کنار ما رد می‌شوند ممکن است یکی از این مشکلات را داشته باشند. امروز از هر ۱۰ جوان ما هشت جوان با مشکلات روحی دست و پنجه نرم می‌کنند که منشأ هر کدام از این مشکلات نیز متفاوت است. این متن زیر لایه‌های مختلفی دارد و به آسیب‌های اجتماعی مختلفی اشاره می‌کند و این باعث می‌شود برخی از مخاطبان کار را نپسندند. همانگونه که وقتی اسم حرمان می‌آید و معنی حرمان که ناامیدی است را می‌بینند از آمدن به سالن پشیمان می‌شوند و در نهایت وقتی وارد سالن می‌شوند نیز با یک فضای تراژیک روبرو هستند. در یکی از اجراها یکی از مخاطبان در میانه اجرا از سالن خارج شد وقتی دلیلش را از او پرسیدم گفت که من به اندازه کافی غم و اندوه دارم و شما آن را بیشتر می‌کنید. فکر می‌کنم کم بودن طاقت برخی از مخاطبین باعث شد تا تقسیم بندی مخاطبین ما اینگونه باشد که یک سوم ترجیح بدهند این ناراحتی را نبینند و نشوند اما خدا را شکر قالب مخاطبین ما یعنی حدود دو سوم آنها کار را می‌پسندند و راضی هستند و اکثر آنها می‌گویند که با روایت و حکایت کاراکترها اشک ریخته‌اند. البته من هیچ وقت دوست نداشتم که عامل اشک ریختن کسی باشم اما امروز وقتی اشک مخاطبی را روی صورتش می‌بینم خوشحال می‌شوم چرا که فکر می‌کنم توانسته‌ام آن پیامی که در نمایشنامه وجود دارد را به مخاطب انتقال بدهم و بگویم که چه چیزی در ذهن کارگردان و نویسنده این نمایش بود که باید مخاطب در کش می‌کرد.

با توجه به موضوع تراژیک اثر که خودتان به آن اشاره کردید آیا بهتر نبود که یک محدودیت سنی برای مخاطبان اعمال شود؟

حقیقتش ما از همان ابتدا هم در تیوال و هم به سالن اعلام کردیم که مخاطب بالای ۱۲ سال را پذیرا هستیم اما برخی از مخاطبین خودشان اصرار دارند که فرزندشان را به دیدن این اجرا بیاورند و مسئول ورودی سالن و مسئول گروه واقعا نمی‌توانند مانع خانواده شوند. اما ما آن چیزی که باید را هم در تیوال نوشته‌ایم و هم به سالن آن را اعلام کرده‌ایم چون حقیقتا برخی از بخش‌های کار و صحنه‌هایی که وجود دارد مناسب یک بچه زیر ۱۲ سال نیست و می‌تواند برای او ترسناک باشد.

نام «حرمان» از کجا آمده است؟

حرمان به معنای فردی است که به انتهای ناامیدی رسیده است. سراسر یکی از تمرین‌ها بود که در یک گفت‌وگویی که با نویسنده کار داشتم این صحبت مطرح شد که هر چند پایان کار به امید ختم می‌شود اما این سه کاراکتر در زندگی‌شان به ناامیدی رسیده‌اند. یکی از آنها همان ابتدای نمایش می‌گوید دلم می‌خواهد که بمیرم و نمی‌خواهم ادامه بدهم، دیگری هیچ امیدی به جلسه تریایی ندارد چرا که طناب دار و اعدام انتظار او را می‌کشد و سومین نفر نیز تا پای خودکشی رفته است.

